

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: جان پرکینز
برگردانندگان: مهرداد (خلیل) شهابی - میر محمود نبوی
بازخوانی، تصحیح و ارسال: حمید محوی
۱۰ می ۲۰۱۳

اعترافات جنایتکار اقتصادی

(افشاع‌گری هائی در باب ترندهای ایالات متحده آمریکا در اقتصاد جهانی)

۹



John Perkins

فصل ۱۳

گفت وگو با ژنرال

دعوت به عمل آمده خیلی غیرمنتظره بود. صبح یکی از روزهای ۱۹۷۲ در دفتر کارم در شرکت دولتی تولید برق پاناما مشغول بررسی برگه آمار بودم که يك نفر به در اتاقم که نیمه باز بود ضربه‌ای آهسته زد. اجازه ورود دادم و به هیچ عنوان از متوقف ساختن بررسی ارقام و آمار احساس مزاحمت نکردم. خودش را راننده ژنرال معرفی کرد و گفت آمده تا مرا به یکی از ویلاهای ژنرال ببرد.

يك ساعت بعد، پشت میز پذیرائی کوتاه مقابل ژنرال «عمر توریحوس» نشسته بودم. مردی بود بلند قامت و خوش برخورد، با موی فر خورده روی پیشانی برجسته اش. لباس معمولی و رایج در پاناما را به تن داشت. شلوار راحتی خاکی با پیراهن آستین کوتاه دکمه‌دار جلو باز به رنگ آبی مات با طرح های ظریف سبز. ژنرال به رغم موقعیت و

مسئولیتی که داشت خیلی آسوده‌خاطر به نظر می‌رسید.

از من در مورد سفرهای اخیرم به اندونزی، گواتمالا و ایران پرسید. این سه کشور برای او جذبه‌های خاصی داشتند، ولی به نظر می‌رسید که شاه ایران، محمدرضا شاه پهلوی بیش از همه کنجکاو و را جلب کرده است. شاه در سال ۱۹۴۱ پس از سرنگون شدن پدرش توسط انگلیسی‌ها و شوروی‌ها که او را متهم به همکاری با هیتلر می‌دانستند، به قدرت رسید. (۱)

«توریخوس» پرسید: «آیا می‌توانید تصور کنید که آدم در توطئه‌ای شرکت داشته باشد که پدرش را از تخت شاهی پائین بکشند؟» رئیس حکومت پاناما تاریخ ایران را خیلی خوب می‌شناخت. در مورد برگشتن اوضاع در سال ۱۹۵۳ به‌نفع شاه و این که چگونه مصدق - نخست‌وزیر شاه - بیشتر او را به تبعید اجباری فرستاده بود مفصل صحبت کردیم. «توریخوس»، همچون اکثر مردم دنیا، می‌دانست که «سیا» به مصدق برچسب کمونیستی زده و در طرح بازگرداندن شاه شرکت فعال داشت.

ولی آنچه را که «توریخوس» نمی‌دانست یا حداقل ذکری از آن به میان نیاورد، بخشی از تاریخ بود که «کلودین» به من آموخته بود: یعنی مانورهای زیرکانه «کرمیت روزولت» که آغاز دوران نوین امپریالیسم را رقم می‌زد و گشایشی بود برای ایجاد امپراتوری جهانی.

«توریخوس» ادامه داد: «بعد از بازگشت به حکومت، شاه به طراحی یک رشته برنامه‌های انقلابی با هدف ایجاد توسعه صنعتی و هدایت ایران به دوران نوین دست زد.»

از او پرسیدم چرا تاریخ ایران این همه برای شما اهمیت دارد.

وی گفت: «اتفاقاً پرسش شما همان موضوعی است که می‌خواستم به آن بپردازم. من چندان نظر مساعدی نسبت به سیاست‌های شاه ندارم. سرنگون کردن پدر و آلت دست سازمان سیا شدن موضوع چندان افتخار آمیزی نیست. با این وجود، به نظر می‌رسد که کارهای مفیدی هم برای کشورش انجام داده است... و اگر دوام بیاورد من نیز می‌توانم چیزهایی از او بیاموزم.»

- در این مورد تردید دارید؟

- او دشمنان قدرتمندی دارد.

- و بهترین محافظان شخصی دنیا را هم در اختیار دارد.

«توریخوس» نگاه کنایه‌داری به من کرد و گفت: «ساواک، پولیس مخفی شاه، به شقاوت مشهور است. طبیعی است که این کار دوستان زیادی را جلب نمی‌کند. و این وضعیت دوام زیادی نخواهد آورد.» مکثی کرد و بعد نگاهش را به آسمان دوخت:

«محافظ شخصی!؟ من خودم هم چندتایی از آنها دارم.» با دست به در اشاره‌ای کرد و افزود: «آیا فکر می‌کنید اگر کشور شما تصمیم بگیرد از شرّ من خلاص شود، برای نجات جان من کاری از دست آنها ساخته خواهد بود؟» از او پرسیدم آیا واقعاً چنین احتمالی می‌دهد.

ابروهایش را بالا برد و نگاهی به من انداخت که احساس کردم حرف مسخره‌ای زده ام: «ما ابراه را داریم و این خیلی از «آربنز»^۱ و شرکت یونایتد فروت مهم‌تر است.»

در مورد «گواتمالا» تحقیق کرده بودم و مقصود «توریخوس» را می‌فهمیدم. شرکت یونایتد فروت به لحاظ سیاسی

نگاه کنید به یادداشت شماره ۳ مترجمان: «ابشرکت یونایتد Jacobo Arbenz». فروت و سرنگونی رئیس جمهور «آربنز» در گواتمالا»، ص ۳۴۶.

همان نقشی را برای گواتمالا ایفاء کرد که آبراه برای پاناما ایفاء می‌کند. شرکت یونایتد فروت در اواخر قرن نوزدهم تأسیس شده و خیلی سریع به‌عنوان یکی از نیروهای قدرتمند امریکای مرکزی تبدیل شد. در اوایل دهه ۱۹۵۰ «جاکوبو آربنز»، نامزد اصلاح طلب، به ریاست جمهوری «گواتمالا» انتخاب شد و این انتخاب، به‌عنوان الگویی از فرایند دموکراسی، بسیار مورد استقبال مردم نیم‌کره جنوبی قاره آمریکا قرار گرفت. در آن زمان، کمتر از سه درصد جمعیت «گواتمالا» مالک هفتاد درصد اراضی آن کشور بودند. «آربنز» به مردم فقیر قول داده بود که اگر در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شود آنها را از فقر و گرسنگی نجات دهد و طرح اصلاحات ارضی ملی را به اجراء خواهد گذاشت.

«توریخوس» ادامه داد: «طبقات فقیر و متوسط در سراسر امریکای لاتین «آربنز» را تحسین می‌کردند. شخصاً، او برای من قهرمان بود. نَفسمان در نمی‌آمد. کاملاً آگاه بودیم که یونایتد فروت با اقدامات وی مخالف است. آن شرکت یکی از بزرگترین و در عین حال سرکوب‌گرترین زمین‌داران «گواتمالا» بود. آنها صاحب مزارع بزرگ در «کلمبیا، کاستاریکا، کوبا، جامائیکا، نیکاراگوئه، سانتو دومینگو و پاناما» بودند. طبیعتاً نمی‌توانستند به «آربنز» اجازه دهند این نوع راه کارها را به "دیگران" هم منتقل کند.»

مابقی داستان را می‌دانستم. شرکت یونایتد فروت مبارزه تبلیغاتی شدیدی در ایالات متحده آمریکا علیه «آربنز» به راه انداخته بود. هدف تبلیغات آنها این بود که کنگره و مردم آمریکا را متقاعد کنند که «آربنز» با کمونیست‌ها در تبنانی بوده و «گواتمالا» یکی از اقمار اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی است. بر این اساس در سال ۱۹۴۵ سازمان «سیا» کودتائی را سازماندهی می‌کند. خلبانان امریکائی «گواتمالاسیتی» را بمباران کردند و حکومت منتخب و مردم‌سالار «آربنز» سقوط کرد و به جای آن، سرهنگ «کارلوس کاستیلو آرماس^۲»، که یک خودکامه بی‌رحم دست راستی بود سر کار آمد.

دار و ندار دولت کودتا مدیون یونایتد فروت بود. لذا، به پاس قدردانی، دولت فرایند اصلاحات ارضی را برگشت داد، مالیات‌های اعمالی به بهره و سود سرمایه‌گذاران خارجی را لغو کرد، رأی‌گیری ناشناس با برگه را حذف کرد و هزاران تن از منتقدان و مخالفان کودتا را به زندان افکند. هرکس جرأت می‌کرد علیه «کاستیلو» صحبت کند تحت پیگرد قرار می‌گرفت. مؤرخان منشأ خشونت و تروریسمی را که به شکل طاعون تا پایان قرن «گواتمالا» را در بر گرفته بود در پیوند نیمه آشکاری یافتند که بین یونایتد فروت، سازمان «سیا» و ارتش «گواتمالا» به رهبری سرهنگ خودکامه آن برقرار بود.^(۲)

توریخوس ادامه داد: «آربنز به قتل رسید. هم به‌لحاظ سیاسی و هم شخصیتی.» مکثی کرد و با چهره درهم کشیده گفت: چگونه مردم شما توانستند این آشغال "سیا" را به قدرت برسانند؟ ولی مرا به این سادگی‌ها نمی‌توانند از بین ببرند. نظامی‌های اینجا از میان مردم برخاسته‌اند. ترور سیاسی کارساز خواهد بود.» لبخندی زد: «سیا خودش باید مرا به قتل برساند!»

برای لحظاتی، سکوت حکمفرما شد و هر یک از ما غرق در افکار خود شده بودیم. اول «توریخوس» سکوت را شکست و پرسید: «آیا می‌دانید مالک یونایتد فروت کیست؟»

گفتم: شرکت نفتی «زاپاتا» - شرکت متعلق به «جرج بوش^۴»، سفیر ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل. کمی به جلو خم شد و صدایش را پائین آورد: «مرد جاهطلبی است. و حالا من در برابر همپالگی‌هایش در «بکتل»

^۲. Colonel Carlos Castillo Armas

^۳. Zapata Oil

^۴. جرج بوش پدر و رئیس جمهور آمریکا در سال‌های بعد - م .

ایستاده‌ام.» از این حرف یکه خوردم. «بکتل» قوی‌ترین شرکت مهندسی دنیا و همکار نزدیک «مین» در اجرای پروژه‌های مختلف بود. در مورد طرح جامع «پاناما»، فکر می‌کردم که آنها (بکتل) یکی از رقبای اصلی ما (مین) هستند.

- منظور شما چیست؟

«ساخت آبراه جدید - هم‌تراز با سطح دریا - بدون نیاز به آبنند را تحت بررسی داریم. این آبراه کشتی‌های بزرگتر و بیشتری را می‌تواند بپذیرد. جاپانی‌ها ممکن است علاقه‌مند به تأمین منابع مالی آن باشند.»

- آنها بزرگترین مشتری آبراه هستند.

«دقیقاً این‌طور است. البته اگر منابع مالی را جاپانی‌ها تأمین کنند، ساخت و سازش را هم خودشان به عهده خواهند گرفت.»

شگفت‌زده شدم:

«بکتل» کنار گذاشته خواهد شد. «توریخوس» مکثی کرد: «این بزرگترین کار ساختمانی در تاریخ معاصر است. رئیس «بکتل»، «جرج شولتز»^۶، وزیر دارایی نیکسون است؛ با نفوذ و انگشت‌نما در بد اخلاقی. شرکت «بکتل» پر از دار و دستة نیکسون، فورد و بوش^۷ است. شنیده‌ام سر نخ حزب جمهوریخواه آمریکا در دست خانواده «بکتل» است.»

از این گفت‌وگو، احساس ناآرامی به من دست داد. من یکی از کسانی بودم که در تداوم این نظامی - که او این‌قدر از آن بیزار بود - نقش اساسی داشتم و مطمئن بودم «توریخوس» از آن مطلع است. برای کاملاً روشن بود که در مأموریت برای متقاعد کردن او به پذیرش وام‌های بین‌المللی در قبال واگذاری کار به شرکت‌های مهندسی- ساختمانی ایالات متحده به مانع سختی برخورد کرده است. تصمیم گرفتم رو در رو با او صحبت کنم.

پرسیدم: ژنرال! چرا مرا به اینجا دعوت کردید؟

نگاهی به ساعتش انداخت و با لبخند گفت: «بله، الان دیگه باید به کار خودمان پردازیم. پاناما به شما نیازمند است. من به کمک شما نیازمند هستم.»

شگفت‌زده گفتم: «کمک من؟ چه کمکی از عهده من برای شما ساخته است؟»

در حالی که در صندلی‌اش با آسودگی جابه‌جا می‌شد، گفت: «آبراه را پس می‌گیریم. اما این تنها کافی نیست. ما باید به‌عنوان الگو و سرمشق مطرح شویم. باید نشان دهیم که نگران مردم فقیرمان هستیم. و رای هر شک و شبهه‌ای باید ثابت کنیم عزم ما برای کسب استقلال از سوی روسیه، چین یا کوبا تکلیف نشده است. باید به دنیا ثابت کنیم که پاناما کشور معقولی است که نه علیه ایالات متحده آمریکا بلکه به نفع حقوق بیچارگان موضع‌گیری می‌کند.»

یک پایش را روی پای دیگر انداخت و گفت: «برای این کار، باید شالوده اقتصادی‌اش را پیریزی کنیم. این شالوده هیچ مشابهی در نیم‌کره ما ندارد. الکتریسیته خوب است، اما این برق باید با یارانه در دسترس فقیرترین فقرای ما قرار گیرد. در زمینه حمل و نقل و مخابرات و به‌ویژه کشاورزی هم به همین شکل. تحقق این کار به پول نیاز دارد، پول شما، بانک جهانی و پول بانک امرانی اینتر آمریکا.»

یک بار دیگر خودش را جلو آورد و به چشم‌هایم نگاه کرد: «استنباط من این است که شرکت شما پروژه‌های بیشتری می‌خواهد و معمولاً با متورم کردن اندازه پروژه‌ها، آنها را در اختیار می‌گیرد - بزرگراه‌های عریض‌تر، نیروگاه‌های

⁵. Bechtel

⁶. George Shultz

⁷. رؤسای جمهوری آمریکا در مقاطع مختلف - م.

بزرگتر و بنادر عمیق‌تر. این بار داستان به شکل دیگری است. تشخیص آنچه برای مردم من بهتر است را به من واگذار کنید، من هم هر قدر کار بخواهید به شما واگذار خواهم کرد.»

پیشنهاد او کاملاً غیرمنتظره، تکان‌دهنده، هیجان‌آور و، به‌طور قطع، مغایر با آموخته‌هایم در «مبن» بود. بی‌تردید، «توریخوس» می‌دانست که بازی «کمک خارجی» یک ترفند ساختگی بیش نیست. در هر صورت او نمی‌توانست به چنین ترفندی آگاه نباشد. در این بازی، او ثروتمند می‌شد ولی کشورش کاملاً در قرض فرو می‌رفت. در این صورت، پاناما تا ابد مقروض ایالات متحده آمریکا و «ابشرکت‌سالاری» باقی می‌ماند. و در این صورت بود که امریکای لاتین، در راستای نظریه «تقدیر آشکار»، تا ابد تحت سلطه و اشنگتن و وال استریت^۸ قرار می‌گرفت.

مطمئناً، او می‌دانست که نظام موجود بر این فرض بنا شده است که صاحبان قدرت فساد پذیراند و تصمیم «توریخوس» مبنی بر عدم انتفاع شخصی از این موقعیت معنایی جز تهدید نظام ندارد. و به این معنا که می‌تواند بر اساس تأثیرات دومینو موجب عکس‌العمل زنجیره‌ای گردد و در نهایت کل نظام را سرنگون کند.

به ژنرال نگاه کردم. قطعاً او می‌دانست که وجود کانال برای او موقعیت و قدرت خاصی را فراهم می‌سازد که در عین حال خیلی حساس نیز هست. او می‌بایست خیلی جانب احتیاط را رعایت می‌کرد که به‌عنوان رهبری از رهبران کشور های در حال توسعه مطرح و شناخته شده بود. اگر «توریخوس» همچون «آربنز» موضع‌گیری می‌کرد، همه توجیهات را به سوی خود جلب می‌کرد.

به طور کلی نظام و به طور اخص دولت ایالات متحده آمریکا چگونه عکس‌العمل نشان خواهند داد؟ تاریخ امریکای لاتین پر از قهرمانان جان‌باخته است.

می‌دانستم در مقابل مردی نشسته‌ام که تمام توجیهاتی را که در بررسی هایم مطرح کرده ام زیر سؤال می‌برد. قطعاً این آدم هم نقاط ضعف شخصی خودش را داشت ولی دزد دریائی نبود، او هیچ قرابتی با «هنری مورگان» یا «فرانسیس دریک^۹» نداشت.

ماجراجویان پرشر و شوری که تحت لوای فرمان چپاول، یعنی احکام صادره از طرف پادشاهان بریتانیا، دزدی دریائی را مشروعیت بخشیدند. تصویر «توریخوس» بر روی تابلوی تبلیغاتی و شعارهای دیواری او را از انواع فریبکاران سیاسی متمایز می‌ساخت: «آرمان عمر، آزادی است! نابودی یک آرمان با هیچ موشکی ممکن نیست.» آیا مطالب تام پین شبیه این عبارت نبود؟

با این وجود در این مورد تردیدهائی داشتم. شاید آرمان‌ها نمیرند، ولی آرمانگراها چطور؟ «چه‌گوارا، آربنز، آلدنه...» این آخری تنها فردی بود که هنوز در قید حیات به سر می‌برد، ولی تا چه مدتی؟ سؤال دیگری به ذهنم خطور کرد: اگر «توریخوس» را شهید کنند، واکنش من چه خواهد بود؟

پیش از آن که «توریخوس» را ترک کنم، به این تفاهم رسیدیم که شرکت «مبن»، با کمک پاناما، قرارداد طرح جامع را به دست آورد و من هم سعی کنم پیشنهاد «توریخوس» را جا بیندازم.

فصل ۱۴

ورود به دورانی نو ولی بدشگون در تاریخ اقتصاد

در مقام کارشناس ارشد، نه‌تنها رئیس اداره مطالعات جهانی در شرکت «مبن» بودم، بلکه از من انتظار می‌رفت از مسائل نظری و روند جاری اقتصاد جهانی آگاه باشم. اوایل دهه ۱۹۷۰ زمانی بود که تحولات اساسی در اقتصاد

^۸ Wall Street مرکز تجارت و بورس سهام و بانکداری آمریکا - م .
^۹ Francis Drake

بین‌الملل ایجاد شد.

در دهه ۱۹۶۰، گروهی از کشورهای تولیدکننده نفت، بیشتر به‌منظور تقابل با قدرت شرکت‌های بزرگ پالایش نفت، کارتل اوپک (OPEC) – سازمان کشورهای صادرکننده نفت – را تشکیل دادند. ولی موقعیت ایران در مجموعه جدید از اهمیت خاصی برخوردار بود. حتی اگر شاه مقام و موقعیت و حتی زندگی خود را مدیون مداخلات سرّی ایالات متحده آمریکا علیه مصدق بود، دقیقاً به همین علت به این امر آگاه بود که هر آن ممکن است باد مسیرش را تغییر دهد. رؤسای دولت سایر کشورهای تولیدکننده نفت نیز در این آگاهی «پارانویاک»^{۱۰} نزد شاه ایران سهیم بودند. آنان می‌دانستند که شرکت‌های نفتی بین‌المللی بزرگ – مشهور به هفت خواهران – در پائین آوردن قیمت خرید نفت از کشورهای تولیدکننده با یک دیگر همکاری می‌کنند تا پول کمتری به این کشورها بپردازند، پولی که از نظر این شرکت‌ها، سودِ بادآورده تلقی می‌شد. در واقع، اوپک برای مقابله با این شرکت‌ها تشکیل شد. در اوایل دهه ۱۹۷۰، این تقابل به اوج خود رسید و اوپک غول‌های صنعتی را به زانو درآورد. با تشکیل اوپک، زنجیره‌ای از اقدامات هماهنگ صورت گرفت و نهایتاً تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ اعمال شد.^{۱۱} اثرات آنها به‌صورت نمادین در صف‌های طولانی جلوی ایستگاه‌های بنزین در ایالات متحده آمریکا ظاهر شد و خطر فاجعه اقتصادی در مقیاس «بحران»^{۱۲} سال‌های ۳۰ بروز کرد. به اقتصاد جهان کشورهای توسعه‌یافته ضربه‌ای فراگیر وارد آمد که شدت آن را کمتر کسی می‌توانست پیشبینی کند.

از نظر ایالات متحده آمریکا، بحران نفتی در بدترین زمان ممکن به وجود آمده بود. ملتی سردرگم، ترسان و مردد که از جنگ تحقیرآمیز ویتنام همچنان گیج می‌خورد و رئیس‌جمهورش در شرف استعفاء بود. مسائل نیکسون منحصر به جنوب شرقی آسیا و افتضاح جاسوسی واترگیت نمی‌شد. او زمانی وارد صحنه شد که سیاست و اقتصاد در ابعاد جهانی در آستانه آغاز دوران جدیدی به سر می‌برد. در آن روزها، به نظر می‌رسید که «کوچک‌ترها»، از جمله کشورهای OPEC، دست‌بالا را داشتند.

وقایع جهانی برای من جذاب شده بود. گرچه رزق و روزی من از طریق «ابشرکت‌سالاری» تأمین می‌شد ولی دیدن رؤسایم که دچار مشکل شده بودند و دست و پایشان را جمع و جور می‌کردند گوشه‌ای از ضمیرم را خوشنود می‌ساخت. فکر می‌کنم این موضوع تا حدودی احساس گناه مرا تسکین می‌داد. سایه «توماس پین» را می‌دیدم که، از حاشیه، اوپک را تشویق می‌کند.

در بدو امر، کسی از اثر کامل تحریم نفتی آگاه نبود. بی‌شک، ما فرایضی را مطرح می‌کردیم اما چیزهائی را که الآن برایمان روشن شده است نمی‌توانستیم در زمان وقوع حادثه، به گذشته نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که رشد اقتصادی بعد از بحران نفتی تقریباً نصف رشد اقتصادی دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۰ و همراه با فشار تورم شدیدتری بوده است. رشد حاصله هم به‌لحاظ ساختاری متفاوت بود و علاوه بر این تقریباً به ایجاد اشتغال کمی نمی‌کرد. در نتیجه، بیکاری افزایش یافت. برای حسن ختام، باید اضافه کنم که نظام پولی بین‌المللی هم ضربه خورد. شبکه مبادله ارز با نرخ ثابت که از پایان جنگ جهانی دوم حاکم بود، از بنیاد، فرو ریخت.

در آن موقع برای بحث و بررسی این مسائل، سر نهار یا بعد از پایان وقت کاری برای صرف آبجو، با دوستانم

10. Paranoia^{۱۰} بیماری روانی بدگمانی و بدخیالی
11. تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ در پی جنگ اکتوبر آن سال بین اسرائیل و کشورهای همسایه‌اش، توسط اعضای عرب اوپک اعمال شد ولی ایران با افزایش تولید، کمبود نفت ناشی از تحریم را برای اربابان غربی و اسرائیل جبران کرد – م.
12. Great Depression^{۱۲} اشاره به بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹

مرتب دور هم جمع می‌شدیم. بعضی از این افراد برای من کار می‌کردند - کارمندان من مختلط بودند زن و مرد، و غالباً جوانان باهوش و حداقل با معیارهای متداول، آزاداندیش بودند. دیگران، مدیران اجرایی در پایگاه‌های فکری «بوستون»^{۱۳}، استادان دانشگاه محلی و یکی از آنها نیز دستیار نماینده کنگره بود. این جلسات غیررسمی گاهی با دو سه نفر و گاهی هم با ده دوازده نفر تشکیل می‌شد. جلسه‌ها همیشه جاندار و پرسروصدا بود.

وقتی به یاد آن بحث‌ها می‌افتم، از این که احساس تفوق و برتری داشتم، از خودم خجالت می‌کشم. مسائلی را می‌دانستم که نمی‌توانستم مطرح کنم. گاهی اوقات، دوستانم مدارک تحصیلی، ارتباطاتشان با «Beacon Hill»^{۱۴} و واشنگتن، رتبه استادی و یا رتبه دکتری خود را به رخ می‌کشیدند، و من در جایگاه اقتصاددان ارشد یک شرکت بزرگ مهندسان مشاور که با بلیت درجه یک به دور دنیا مسافرت می‌کند، به آنها پاسخ می‌گفتم. واقعاً نمی‌توانستم درباره ملاقات‌های خصوصی‌ام با اشخاصی مثل «عمر توریخوس» و یا مسائلی مثل نحوه دخل و تصرف در کشورهای مختلف در بحث‌هایمان چیزی بگویم. این امر هم منبع تکبر و هم عامل استیصال بود.

وقتی درباره قدرت «کوچک‌ترها» صحبت می‌کردیم، مجبور بودم جلوی خودم را بگیرم. هیچ یک از آنها نمی‌توانست حدس بزند که «ابشرکت‌سالاری» و جنایتکاران اقتصادی وابسته به آن، و شغال‌های منتظر در پشت صحنه، هرگز اجازه نمی‌دهند که کوچک‌ترها زمام امور را در دست بگیرند. مجبور بودم فقط از مثال‌هایی چون «آریز، مصدق» و مورد معاصرتر «سالوادور آلنده» کمک بگیرم. «آلنده» رئیس جمهور منتخب و مردم‌سالار چیلی طی کودتایی سازمان‌یافته توسط «سیا» در سال ۱۹۷۳ سرنگون گردید. در واقع، سلطه «امپراتوری جهانی» با وجود اوپک مستحکم می‌شد، یا همان‌طور که حدس می‌زدم و بعداً قطعیت یافت، با کمک اوپک مستحکم‌تر شد.^{۱۵}

صحبت‌هایمان اغلب پیرامون مشابهت سال‌های اولیه ۱۹۷۰ با دهه ۱۹۳۰ بود. در اقتصاد بین‌الملل، دهه ۱۹۳۰ نقطه عطفی در نحوه مطالعه، تحلیل و برداشت از اقتصاد ایجاد کرده بود. این دهه فتح بابی بود به اقتصاد مبتنی بر نظرات «کینز»^{۱۶} و اندیشه دخالت دولت در اداره بازار و ارائه خدماتی از قبیل خدمات درمانی، بیمه بیکاری و دیگر امور رفاهی. با نگرش «کینزی»، از فرضیات گذشته مبنی بر تنظیم بازار به طور خودکار و دخالت حداقلی دولت دور می‌شدیم.

«رکود بزرگ» به «اصلاحات نوین»^{۱۷} و به سیاست‌های مربوط به اجرای مقررات اقتصادی، استفاده از ابزار مالی دولتی و کاربرد گسترده سیاست مالی انجامید. علاوه بر این، «رکود بزرگ» و جنگ جهانی دوم، هر دو، به ایجاد سازمان‌هایی چون «بانک جهانی»، «صندوق بین‌المللی پول» و «گات»^{۱۸} انجامید.

دهه ۱۹۶۰ سال‌های محوری در تبدیل اقتصاد نئوکلاسیک به اقتصاد مبتنی بر نظرات «کینز» بود. این تغییرات در دوران زمام داری کندی و جانسون به وقوع پیوست و فرد بسیار مهم و مؤثر در این تحولات شاید «رابرت مک نامارا» بوده باشد.

«مک نامارا» دائماً در گفت و گوهای گروهی ما شرکت داشت، البته به شکل مجازی. همه از صعود برق‌آسای شهرت وی مطلع هستیم. او از مدیریت برنامه ریزی و تحلیل مالی در شرکت خودروسازی فورد در سال ۱۹۴۹ به ریاست

¹³. Boston Think Tanks

¹⁴. اشاره به دولت ایالتی و مجلس قانونگذاری بوستون - م. ¹⁵. توضیح این مطلب، که در وهله نخست، عجیب به نظر می‌رسد در «فصل پانزدهم، پول‌شویی عربستان سعودی» ارائه خواهد شد - م. ¹⁶. Keynes

¹⁷. New Deal: برنامه اصلاحات اقتصادی به‌منظور مقابله با رکود بزرگ که از سوی روزولت در دهه ۱۹۳۰ به اجرا گذاشته شد - م. ¹⁸. GATT: General Agreement on Tariffs and Trade سازمانی که بعد WTO جایگزین آن شد - م.

فورد در سال ۱۹۶۰ ارتقاء یافت. وی اولین رئیسی بود که خارج از خانواده فورد به این مقام می‌رسید. پس از مدت کوتاهی، کندی او را به مقام وزیر دفاع منصوب کرد.

«مک نامارا» از طرفداران پر و پا قرص دیدگاه «کینز» درباره نقش «دولت» در اقتصاد شد. وی برای تعیین سطح و رده سپاهیان مورد نیاز، تخصیص منابع مالی و سایر ستراتیژی‌ها در جنگ ویتنام، از مدل‌های ریاضی و روش‌های آماری استفاده می‌کرد. طرفداری‌اش از «شیوه رهبری جسورانه» نه تنها به روش بارز مدیران دولتی بلکه به وجه مشخصه مدیران شرکت‌های خصوصی هم تبدیل شد. این شیوه رهبری نگرش و فلسفه جدیدی را در زمینه آموزش علم مدیریت در مدارس عالی مدیریت کشور پایه‌گذاری کرد. در نهایت، گونه جدیدی از مدیران عامل^{۱۹} که در فرایند «امپراتوری جهانی» جزء طلایگان به شمار می‌آیند پرورش یافت.^(۱)

«مک نامارا»، بعد از ترک وزارت دفاع، به ریاست «بانک جهانی» منصوب شد و نظراتش در این موقعیت برای جمع ما که در خصوص وقایع جهانی بحث می‌کردیم جذبه‌های بسیاری داشت. اکثر دوستان من «مک نامارا» را نماد پدیدای موسوم به «مجتمع نظامی - صنعتی»^{۲۰} می‌دیدند. وی در یک شرکت بزرگ خصوصی، در کابینه دولت و در مهم‌ترین بانک جهان مقام ارشد را احراز کرده بود. چنین نقض آشکاری در نظام تفکیک قواء کثیری از دوستان را به وحشت انداخت و من تنها فرد در گروه‌همان بودم که از این موضوع تعجب نمی‌نکردم.

و حالا متوجه می‌شوم که بزرگ‌ترین و شیطانی‌ترین نقش «مک نامارا» در تاریخ، تبدیل «بانک جهانی» در سطحی بی‌سابقه و به طور فریبکارانه به عامل «امپراتوری جهانی» بوده است. او با این اقدام سابقه چنین کارهائی را بنا نهاد. وی در پر کردن فواصل بین اجزای اصلی «ابشرکت‌سالاری» قابلیت زیادی داشت. جانشینان او این فواصل را کوتاه و کوتاه‌تر کردند. به‌طور مثال، جرج شولتز، وزیر خزانه‌داری و رئیس شورای سیاست‌های اقتصادی در دوران نیکسون، در مقام رئیس شرکت «بکتل» خدمت کرد و بعداً وزیر خارجه ریگان شد. «کاسپار واینبرگر»^{۲۱} نایب رئیس و مشاور کل «بکتل» بعداً وزیر دفاع ریگان شد.

«ریچارد هلمز» رئیس سازمان «سیا» در دوران جانسون، بعداً سفیر آمریکا در ایران در دوره نیکسون شد. «ریچارد چنی»^{۲۲} وزیر دفاع بوش پدر، رئیس شرکت هالیبرتن و معاون رئیس جمهور جرج دبلیو بوش پسر شد. حتی رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا - بوش پدر - کارش را با تأسیس شرکت نفتی «زاپاتا»^{۲۳} شروع کرد و بعد، سفیر ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل در زمان ریاست جمهوری نیکسون و فورد شد. همچنین وی در مقام رئیس سازمان «سیا» در دوره فورد خدمت کرد.

به گذشته که می‌نگرم از خامی آن روزها شگفت‌زده می‌شوم. از جنبه‌های متعدد، هنوز گرفتار رویکرد قدیمی در امپراتوری‌سازی بودیم. «کرمیت روزولت» وقتی یک دموکرات ایرانی را سرنگون و شاهی مستبد را جایگزین وی کرد، رویکرد جدیدی را به ما نشان داده بود. برای ما، جنایتکاران اقتصادی، در حالی که در کشورهائی چون

¹⁹. CEO's

²⁰. "این اصطلاح را نخستین‌بار دوایت آیزنهاور (ژنرال "Military - Industrial Complex" سابق) در نطق پایان دوره ریاست‌جمهوری‌اش به تاریخ ۱۷ جنوری ۱۹۶۱ به کار برد و علیه آن هشدار داد: «ما باید در جلسات دولت در قبال تصاحب توجیه‌ناپذیر قدرت توسط «مجتمع نظامی - صنعتی» جبهه بگیریم. امکان اوج‌گیری فاجعه‌بار قدرت نابجا هم وجود دارد و هم استمرار خواهد یافت. هرگز نباید اجازه دهیم قدرت این مجموعه آزادی‌های ما با فرایند دموکراتیک را به خطر اندازد - م»

²¹. Caspar Weinberger

²². برای مطالعه بده - بستان‌های چنی و هالیبرتون، مراجعه کنید Richard Cheney: «باید داشت شماره ۲ مترجمان»، ص ۳۴۲.

²³. Zapata Petroleum Corp

«اندونزی و اکوادور»^{۲۴} به خیلی از اهداف خود می‌رسیدیم، با این وجود تهاجم نظامی به ویتنام نمونه حیرت‌انگیزی بود که ما را به سادگی به الگوهای قدیمی بازگشت داد. عربستان سعودی، عضو برجسته اوپک، این روی کرد را تغییر داد.
ادامه دارد

²⁴. یعنی جاهایی که ایالات متحده با اقدام سریع و ضربتی، مثل کودتا و ترور (و نه دست یازیدن به تهاجم نظامی) به اهدافش می‌رسید - م.